**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

کلام در این بود که آیا منصب قضا برای مجتهد متجزی جعل شده است یا نه؟

مطالبی را در جلسات قبل اشاره کردیم، خواستیم وارد بررسی انظار شویم، محقق خوئی قائلند که منصب قضا برای مجتهد متجزی جعل نشده است. یک دلیل اقامه می‌کنند و یک مؤید، قبل از بیان دلیلشان مقدمۀ کوتاهی عرض می‌کنیم.

**مقدمه: قاضی منصوب و قاضی تحکیم**

چنانچه در کتاب القضا به تفصیل بحث شده قاضی بر دو قسم است، قاضی منصوب و مجعول از طرف شارع، و قاضی که آن گفته می‌شود قاضی تحکیم، قاضی منصوب روشن است کسی است که از طرف ائمۀ معصومین علیهم السلام نصب شده برای رفع خصومت بین مردم، نفوذ حکم قاضی منصوب منوط به رضایت طرفین نیست بلکه مدعی می‌تواند یک قاضی جامع الشرائطی را که قاضی منصوب هست پیدا کند و دعوا را پیش او ببرد و منکر هم وظیفه دارد حتما حضور پیدا کند، رضایت او شرط نیست و به قضاوت او ترتیب اثر بدهد این را قاضی منصوب می‌گوییم. که شرائط ویژه دارد. قاضی تحکیم، قاضی‌ای است که طرفین تراضی می‌کنند با هم که فلانی هر حکمی داد قبول می‌کنیم هر چند فرد عامی باشد و مجتهد نباشد. بعد از مقدمه

محقق خوئی می‌فرمایند در مجتهد متجزی که بحث می‌کنیم منصب قضا برای او جعل شده است یا نه؟ مقصود این است که آیا مجتهد متجزی قاضی منصوب از طرف ائمه علیهم السلام است که در حکمش رضایت طرفین هم شرط نیست که اولا و بالذات متصدی منضب قضا باشد یا نه؟ و الا اشکالی نیست که مجتهد متجزی می‌تواند قاضی تحکیم باشد چنانچه فرد عامی هم می‌تواند قاضی تحکیم باشد، پس اولا محل بحث در قاضی منصوب است. ایشان می‌فرمایند ما دلیلی نداریم که برای مجتهد متجزی منصب قضاوت جعل شده باشد پس حق ندارد منصب قضاوت را متصدی شود.

توضیح می‌دهند و می‌فرمایند مشهورۀ ابی خدیجه که عمده دلیل آقایان بر جعل منصب قضاست برای مجتهد متجزی، این مشهورۀ ابی خدیجه ربطی به نصب قاضی و جعل منصب منصب قضاوت ندارد، مشهورۀ ابی خدیجه مربوط به قاضی تحکیم است، که هر کسی می‌تواند قاضی تحکیم شود، این نکته در کلام ایشان مهم است، از کجا مشهورۀ ابی خدیجه مربوط به قاضی تحکیم است؟ ایشان می‌فرمایند به جملات مشهوره توجه کنید از چینش سه جمله کنار یکدیگر به روشنی استفاده می‌کنیم مشهورۀ ابی خدیجه ربطی به جعل منصب قضا ندارد، جملۀ اول امام می‌فرمایند «انظروا رجل منکم یعلم شئ من قضایانا، فاجعلوه بینکم»، محقق خوئی می‌فرمایند «فاجعلوه بینکم» یعنی راضی شوید به قضاوت او، در قاضی تحکیم رضایت شرط است، محقق خوئی می‌فرمایند راضی شوید به قضاوت او، بعد متفرع بر رضایت شما «فانی قد جعلته قاضیا» وقتی شما به قضاوت او راضی شوید من هم می‌گویم او قاضی شماست. بنابراین ابتدا کسی را پیدا کنید که چیزی بلد باشد، بعد راضی شوید به قضاوت او بعد من هم می‌گویم هر چیزی حکم کرد درست است، این هم قاضی تحکیم است.

این قاضی تحکیم است که رضایت طرفین شرط است، بنابراین مشهورۀ ابی خدیجه ربطی به قاضی منصوب ندارد و مربوط به قاضی تحکیم است.

مؤید اینکه مشهورۀ ابی خدیجه مربوط به قاضی تحکیم است محقق خوئی می‌فرمایند این است که در قاضی منصوب مسلم اجتهاد شرط است و باید مجتهد باشد ولی امام علیه السلام اینجا می‌فرمایند یک چیزی بلد است، یعنی قضایای مرتبط به فصل خصومت را بلد باشد، مدعی و منکر را بلد باشد، اینها را در این اندازه مقلد هم می‌تواند بلد باشد و لازم نیست مجتهد باشد، بنابراین از اینکه جملات به این صورت چینش شده است می‌فهمیم مشهوره در مورد قاضی تحکیم است، مؤید هم این است که یک چیزی از قضایای مربوط به قضاوت را بلد باشد.

از آن طرف ایشان می‌فرمایند مقبولۀ عمر بن حنظله هم ضعف سندی دارد در تنقیح العروه می‌فرمایند[[2]](#footnote-2). لذا هیچ دلیلی بر اینکه مجتهد متجزی می‌تواند منصب قضاوت را به عهده بگیرد و منصب قضا برای او جعل شده وجود ندارد. این خلاصۀ کلامشان در مبانی تکملۀ منهاج ج 1 ص 8.

عرض ما این است که این کلام محقق خوئی صحیح نیست، محور اصلی کلام ایشان این است که مشهورۀ ابی خدیجه مربوط به قاضی تحکیم است نه قاضی منصوب، دلیلشان هم چینش جملات است. این دلیل ایشان به هیچ وجه قابل قبول نیست، به خاطر اینکه دقت در جملات امام علیه السلام در مشهورۀ ابی خدیجه کاملا دلالت می‌کند که مشهوره مربوط به قاضی منصوب است نه قاضی تحکیم، وجه آن این است که امام علیه السلام ابتدا شیعه را نهی می‌کنند از اینکه تحاکم کنند به قضات منصوب از طرف سلاطین جور، حق ندارید پیش اینها بروید، بعد به شیعیان خطاب می‌کنند بروید سراغ کسانی که «یعلم شیئا من قضایانا» چیزی از قضایا و احکام ما را بدانند، جملۀ بعدی که «فاجعلوه حکما» او را حکم قرار بدهید، رضایت نیست «فاجعلوه» امر است شما او را باید حکم قرار بدهید، جملۀ بعدی تعلیل برای این جمله است نه تفریع، چرا اینها را باید شما حکم قرار بدهید «فانی قد جعلته حاکما» این در مقام تعلیل است نه تفریع، خلط اینجا شده است، شما باید او را حکم دهید زیرا من او را قاضی نصب کردم، این ربطی به قاضی تحکیم ندارد، رضایت هم نیست.

جالب این است که محقق خوئی در مقبولۀ عمر بن حنظله با اینکه سند مقبوله را در اینجا قبول نمی‌کنند ولی تصریح می‌کنند مقبولۀ عمر بن حنظله تام الدلاله است بر قاضی منصوب، عبارتهای مقبوله را با مشهوره مقارنه و مقایسه کنید هیچ فرقی ندارد، هر چیزی در مقبوله می‌گویید، اینجا هم بگویید. عجیب است از محقق خوئی، در مقبوله جملات این است امام علیه السلام می‌فرمایند «ینظران الی من نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما»، اینجا جملۀ «فلیرضوا» هست، اگر این جملۀ دال بر قاضی تحکیم است اینجا باید دال قاضی تحکیم باشد، در مشهورۀ ابی خدیجه می‌گوید «فاجعلوه حکما»، باید او را حکم قرار بدهید، اینجا می‌گوید «فلیرضوا» راضی شوید به اینکه او حکم است، بعد می‌گوید «فانی قد جعلته حاکما».

تعجب این است که محقق خوئی تصریح می‌کنند که جملۀ سوم «فانی قد جعلته حاکما»، در مقبولۀ عمر بن حنظله تعلیل است برای الزام دو طرف به آن و تفریع نیست، چگونه اینجا تعلیل است و آنجا تفریع است نه تعلیل؟ لذا به نظر ما دلالت مشهورۀ ابی خدیجه بر قاضی منصوب تام است مثل مقبولۀ عمر بن حنظله و هیچ خدشه‌ای در آن نیست.

مؤیدی هم که ایشان ذکر کردند، «یعلم شیئا من قضایانا»، فرمودند شامل مقلد هم می‌شود لذا در قاضی تحکیم اجتهاد هم شرط نیست، این هم عجیب است. «یعلم شیئا من قضایانا» علم به شئ‌ای از قضایای ما، بر تقلید تعبدی علم صدق می‌کند واقعا؟! از مقلد صحت سلب دارد «یعلم شیئا من قضایانا» کسی که دارد طبق نسخۀ طبیب عمل می‌کند یعنی علم دارد به آن طب؟ نه او تقلیدا عمل می‌کند و علم ندارد، لذا خود محقق خوئی در کتاب تنقیح العروه ص 399 می‌فرمایند «یعلم شیئا من قضایانا» شامل مقلد نمی‌شود.

بیان دومی دارد محقق خوئی در مصباح الاصول ج 3 ص 437 [[3]](#footnote-3) و تنقیح العروه ص 232 [[4]](#footnote-4)که طبق این بیان دوم هم می‌خواهند ثابت کنند مشهورۀ ابی خدیجه شامل مجتهد متجزی نمی‌شود. مراجعه کنید، خواهد آمد.

1. - جلسه چهل و چهارم – چهار‌‌‌شنبه – 05/03/1400 [↑](#footnote-ref-1)
2. - التنقيح في شرح العروة الوثقى؛ الاجتهادوالتقليد، ص: 232:««الأول»: أن الرواية ضعيفة السند لعدم توثيق عمر بن حنظلة. و ما ورد في توثيقه أيضا ضعيف فلاحظ». [↑](#footnote-ref-2)
3. - مصباح الأصول( مباحث حجج و امارات- مكتبة الداوري) جلد : 2 صفحه : 442:« و أما رجوع الغير إليه، فالظاهر عدم جوازه. و الوجه فيه أن السيرة العقلائية و إن كانت تقتضي جواز الرجوع إليه، فان العقلاء لا يفرقون في الرجوع إلى أهل الخبرة بين من يكون له خبرة في غير الأمر المرجوع فيه، و من لا يكون له خبرة فيه. فالطبيب الحاذق في مرض العين يرجع إليه في معالجة مرض العين، و ان لم يكن له خبرة في أمراض القلب و المعدة و أمثالهما. و لكن مجرد قيام السيرة لا يفيد ما لم تقع مورد إمضاء من الشارع. و قد ذكرنا أن الموضوع في أدلة الإمضاء إنما هو العارف بالاحكام و الفقيه و أهل الذّكر. و من الظاهر عدم صدق هذه العناوين إلا على العالم بجملة من الأحكام الشرعية المعتد بها، فلا تشمل المتجزي. و توهم- أن قوله عليه السلام: «من عرف شيئاً من قضايانا ... إلخ» شامل للمتجزي- مندفع بما ذكرناه سابقاً، فلا نعيد. و من هنا يظهر الوجه في عدم نفوذ قضائه أيضا.». [↑](#footnote-ref-3)
4. - التنقيح في شرح العروة الوثقى؛ الاجتهادوالتقليد، ص: 232:«و قد يقال:- كما قيل- إن الظاهر من كلمة «من» و إن كان هو التبعيض بل لا يصح ان تكون بيانية في الرواية، لأن المتعين حينئذ ان يقال: أشياء من قضايانا. للزوم التطابق بين المبين و البيان، إلا ان مدخولها و هو قضايانا بمعنى أحكامهم و علومهم بما انه أمر كثير بل أمور غير متناهية بالإضافة إلى البشر، فلا مناص من ان يكون الشي‌ء من تلك الأمور أيضا كثيرا في نفسه، و إن كان‌ قليلا بالإضافة إلى أحكامهم، و من هنا لا يصح أن يقال: القطرة شي‌ء من البحر أو أن من ملك فلسا واحدا أن عنده شيئا من المال. و المعروف عن صاحب الجواهر «قده» أنه قيل له- عند احتضاره و انكشاف الغطاء عنه-: عنده شي‌ء من علم جعفر- ع- مع أنه «قده» من أكابر الفقهاء و إعلامهم إذا الحسنة و المقبولة متطابقتان في الدلالة على أن القاضي لا بد أن يكون عارفا بجملة معتد بها من الاحكام، و هذا غير متحقق في المجتهد المتجزي الذي استنبط مسألة أو مسألتين و نحوهما.». [↑](#footnote-ref-4)